

DEADLY
OBSESSION

FIND WHAT YOU **LOVE** AND LET IT **KILL** YOU.

obsession

BY: ZS.H

**COUPLE:
KOOKV/YUNGMIN**

**GENRE:
SMUT/DARK/MAFIA**

AGE LIMIT: +18

FIND WHAT YOU WANT AND LET IT GO.

های سویت هارتز من سدنام حدود سه سال فیک
مینو شتم اما هیچ کدوم رو به هیچ سایت یا چنلی ارائه
نکرده بودم تا اینکه به پیشنهاد دوستم این فیک رو نوشتم

این داستان یکی از ایده های توی حمومیه و خیلی رندوم
شروع به نوشتنش کردم اما هر چی گذشت شخصیت های
داستان منو بیشتر به این وا داشتن که ادامهش بدم پس از
روی شروعش قضاوت نکنید از خوندنش پشیمون
😊 همیشه

امیدوارم از خوندنش لذت ببرید زیاد صحبت نمی کنم
فقط درباره محدوده سنی باید بگم به محدوده سنی اعتقاد
ندارم اگه خودتونی در حدی تکامل یافته میدونید که با
قسمت های اسمات و شکنجه و این دسته موارد مشکلی
ندارید میتونین ازش لذت ببرید اگر هم نه میتونید اون
قسمت ها رو رد کنید

😊
خوشحال میشم نظراتتون رو بشنوم

فاین تنگ

OBSERVE YOU
FIND WHAT YOU LOVE AND LET IT GO

Main Characters

Jeon Jungkook
18



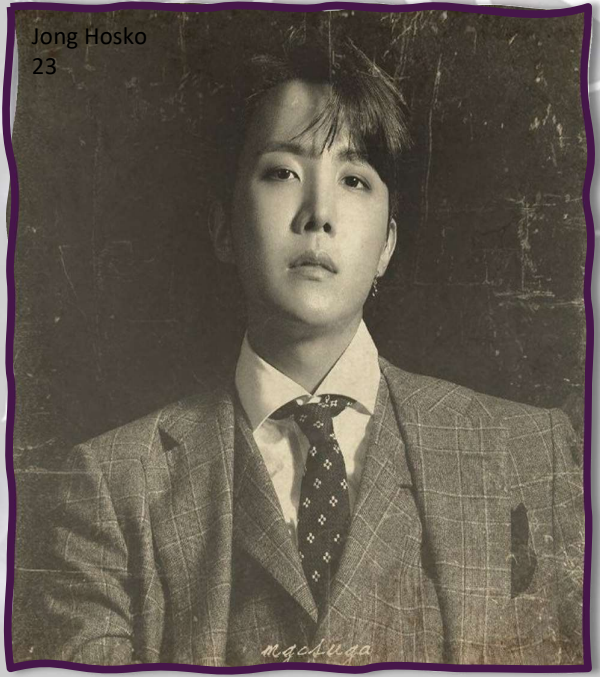
Kim Taehyung
20



Jeon Acha
17



Jong Hosko
23





[Part 1]

زندگی قشنگه و همینطور پر از اتفاقات خوب یا بده... اما
درباره من کارما قطعاً به هرزس به هرزه به تمام معنا

18 سال با سختی های و دشواری های زندگی کنار اومده بود به این

امید که توی تولد 18 سالگی همه چیز قراره تغییر کنه. البته که

تغییر کرد. اما کی فکرشو می کرد که این تغییر دزدیده شدنش و

ورودش به یک بار گرون قیمت به عنوان یک هرزه باشه

نمیدونست از کی باید گله کنه مگه چه گناهی مرتکب شده بود...

FIND WHAT YOU LOVE AND LET IT KILL YOU

چرا باید زیبا میبود که به عنوان اولین هرزه وارد استیج بشه و با

بالترین قیمت برای شب رزرو بشه اون هم نه برای یک نفر برای چند

نفر.

سه ماه پیش با پسری آشنا شده بود و فکر میکرد میتونه در کنارش

زندگی بهتری بسازه اما به جای اینکه الان سر قرارش با اون باشه توی

اتاق هر لحظه انتظار ورود کسی رو میکشید و خیلی زود این اتفاق

افتاد مردانی بزرگ جثه به نوبت وارد اتاق میشند اون رو لمس میکردن

و هر جور که دوست داشتن اون رو به فاک میدادن و تهیونگ تموم

این روند رو با جیغ هایی بی پاسخ / خونریزی و در نهایت بیهوشی طی

می کرد امیدوار بود کسی بیاد و بهش کمک کنه اما با ورود فرد

جدیدی و تکرار همون فرآیند امیدش نا امید میشد

FIND WHAT YOU LOVE

AND LET IT TELL YOU.

اینقدر این روند تکرار شد که دیگه درکی از موقعیتی که توش قرار

داشت نداشت تعداد دفعاتی که به داخلش ضربه زده شده بود یا اینکه

چه مقدار خون از دست داده که چشماش سیاهی میره از دستش خارج

شده بود

توی خماری بود که با احساس نفوذ جسم تیزی به اطراف مقعدش و

بعد چند جای بدنش با لرز به هوش اومد... داشتن چی بهش تزریق

میکردن؟

-هی خوشگله ... بیداری؟... کارت خوب بود اون گوشه یه تخت و یه

پتو هست که میتونی استراحت کنی و حمام هم گوشه اتاقه

و بدون صبر برای شنیدن جواب تهیونگ از اتاق خارج شد و آخرین

صدایی که شنید بسته شدن در بود

اون مرد با خودش چی فکر کرده بود؟



... میتونست تکون بخوره اصلا؟

بعد از گذشت مدتی بدنش آرام شده بود احتمال میداد آرامبخش

بهش زده باشن اما همچنان در ذره ذره وجودش درد رو حس میکرد

تصاویری اتفاقاتی که براش افتاده بود لحظه ای از جلوی دید تارش

کنار نمی رفت

بعد از چند ساعت گریه راهش رو به گونه های داغ از تبش پیدا کرد و

اون ها رو در آغوش کشید.

یعنی فردا هم قرار بود همین اتفاق تکرار بشه ... یعنی میشد که تمام

اینها یه کابوس شبانه باشه و توی تختش بیدار بشه...

:JEON

OBSSESSION
FIND WHAT YOU LOVE AND LET IT TALK TO YOU.

ساعت داشت از 11 شب میگذشت و کافه خالی از هر نوع آدمی بود

+جناب منتظر کسی هستید؟ کافه داره بسته میشه

-بخشید بله منتظر کسی هستم چند دقیقه دیگه اگر نیومدمیرم

مرسی بابت تحملتون

دوباره به ساعتش نگاه کرد. اون پسر هیچ وقت دیر نمیکرد در ضمن

تلفنش رو هم جواب نمیداد نگرانی اونو وادار کرد به سمت خونش بره

تا از سالم بودنش اطمینان پیدا کنه

بعد از تشکر از صاحب کافه سمت خونش حرکت کرد اما اونجا هم

نتونست پیدااش کنه

سریع سمت همسایش که داشت از جلوی خونه رد میشد روید تا

باهاش صحبت کنه

-بخشید آقا شبتون بخیر

+سلام پسر م

-بخشید خبر ندارید صاحب این خونه کجاست

+چند ساعت پیش سوار یه ماشین مشکی کردنش و رفت

-مچکرم

سریع سمت ماشینش برگشت و سوارش شد گوشیشو برداشت و

برای بار هزارم شمارشو گرفت

خواست تماسو قطع کنه که تماس برقرار شد

-هی ته تویی؟ معلومه کجایی چرا جواب تلفنم رو نمیدی؟

تنها چیزی که به گوشش رسید خنده بمی و بعد از اون ناله دردمندی

بود که قبل از بوق ممتد تلفن شنید

نفهمید کی جلوی در خونش رسیده بود اما سریع داخل رفت و پشت

کامپیوترش نشست

امیدوار بود هنوز سیمکارتش رو نسوزونده باشن تا بتونه آدرسش رو

پیدا کنه و خوشبختانه تونست آدرس حدودی تماس برقرار شده رو

بدست بیاره

با نگاه کردن بهش تنها شکش هم به یقین تبدیل شد و با وحشت

لباسشو با کت و شلوار جین عوض کرد و دوباره سوار ماشین شد و در

همون حال تماسی برقرار کرد و با بیشترین سرعت سمت لوکیشن

حرکت کرد

=الو کوک امری داشتی؟

-خوب گوش کن ببین چی میگم آدرسی که برات ایمیل کردم و

دریافت کن اگه تا نیم ساعت دیگه باهات تماس نگرفتم با گروه بی

میای اونجا مفهومه؟

=کاملا

OBSSESSION
FIND WHAT YOU LOVE AND LET IT TALK TO YOU.

و دوباره حواسشو به رانندگیش داد

اما در همون حال تهیونگ توی حمام نشسته بود و خودشو تو گوشه

ترین قسمتش مثل بچه هایی که مادرشونو گم کردن زانو هاشو بغل

گرفته بود و هق هق های آرومشو رها میکرد.

حدود نیمساعت توی حمام تنها بود که در باز شد و صدای نامفهومی

توی اتاق پیچید

هی لیتل بچ یه مشتری دیگه داری میدونی که قرار نبود ولی خب پول

خوبی داره آماده باش کیوتی کیم

دوباره هق هق هاش شدت گرفت دیگه نمیتونست یکبار دیگه اون

درد رو تحمل کنه با کوبیده شدن در لرزی به تنش افتاد و محکم تر

دستاشو دور خوش پیچید

OBSSESSION
FIND WHAT YOU LOVE AND LET IT TELL YOU.

/ هی هرزه ... اون تو داری چه غلطی میکنی؟ گمشو بیرون

توله..بهره با زبون آدم بیای بیرون و سرویستو بدی و راحت شی و

گرنه جونت رو میگیرم

تهیونگ بی توجه گریه می کرد حتی صداش از شدت جیغ زدن در

نمیومد که ازش خواهش کنه کاری باهاش نداشته باشه

:JEON

با صدای گوش خراش کشیده شدن چرخ ها روی آسفالت ترمز کرد و

جلوی تنها باری که تو اون موقعیت مکانی وجود داشت ایستاد

ماشین و رها کرد و به سمت در بار قدم تند کرد . چشمی توی بار

چرخوند اما اثری از تهیونگ ندید سمت بارمن وسط بارمن وسط بار

رفت و تقریبا تو صورتش داد زد

-صاحب این خراب شده کیه؟

مرد با سر به دو مرد چاق که گوشه ای نشسته بودن اشاره کرد

جونگوک با دیدن چهره آشنای اون درومزاده سمت میز حمله ور شد و

تمام وسایلش رو کف بار ریخت

<هی چه موگته مرتیکه!

-کیم تهیونگ کجاست جانک

<جطون این تویی....

دستشو روی میز کوبید

-سوالم برات واضح نبود کیم تهیونگ کجاست

<پسرم مثل پدرت زودجوشی...اون هرزه رو برای چی میخوای

یه بسته هزاری روی میز کوبید

-کجاست؟

سمت راه روی پشت استیج اشاره کرد و با نیشخند به دویدن جونگوک

خیره شد.

چندید در اونجا بود همه رو به سرعت باز می کرد و دنبال اثری از

تهیونگ میگشت که ناگهان صدای شلیک و ناله ضعیفی از یکی از

اتاق ها شنید با وحشت کلتشو بیرون آورد و با شکستن قفل وارد اتاق

شد و با تهیونگی که توی حوضچه ای از خون ولو شده بود و مردی

که تلاش داشت چند لباس باقی مانده ی تهیونگ رو دربیاره مواجه شد

خون توی رگهایش یخ زد

-داری چه غلطی می کنی حرومزاده

مرد با وحشت سمت صدا برگشت و تهیونگ با نگاه خستش به چشم

های ترسیده کوچک خیره شد و با تمام توانش لبخند زد چیزی زمزمه

کرد که نتوانست بشنوه

/تو چی میگی بچه جون

با وحشت به سمت مرد حمله ور شد و اون به دور حمام کوبید تهیونگ

رو بلند کرد و کم وزنیش ترسی به جونش انداخت همینجور که توی

بغلش بود اونو سمت تخت توی اتاق برد

/کجا میبریش عوضی من براش پول دادم

-اگه جونت برات مهمه بهتره اون دهن کثیف تو ببندی

مرد لبخندی زد و به دو مرد دیگه اشاره کرد تا سمتش برن

-فک کنم دیونه شدی

تهیونگ رو با احتیاط روی تخت گذاشت و با چشم های وحشیش به دو

مرد خیره شد و با نگاهش در حال لخت کردن اونا بود

در کسری از ثانیه بدن دو مرد بزرگ جثه روی زمین ولو شده بود و از

درد به خودشون می پیچیدن

پیرمرد با ترس چند قدم عقب رفت

جونگوک برگشت تا وضعیت تهیونگ رو چک کنه که پنج نفر مسلح

همراه اون پیرمرد عوضی وارد اتاق شدن و اسلحه هاشونو سمت

جونگوک گرفتن

<پسرم بالاخره قراره یکم باهم صحبت کنیم

-عاجح جانگ تو واقعا یه درومزاده واقعی ای

<پسرم باید یادگیری وقتی قدرت تو دستات نیست اینقدر از خود

راضی نباشی

کوک نگاه ریزی به ساعتش انداخت و با لبخند عمیقی کنار تهیونگ

نشست و بدون توجه علائم حیاتیش رو چک کرد. هنور علائم حیاتیش

نه چندان قوی اما وجود داشت پس بدون بروز نگرانیش پاش رو روی

پاش انداخت و با لبخند به جانگ خیره شد

-چی میخوای بگی پیرمرد میشنوم

«شنیدم پلرت حال چندان مساعدی نداره

-فک نکنم به شما مربوط باشه

«که اینطور. میرم سر اصل مطلب برای فردا شب به باند جئون نیاز

دارم باید کمکم کنی البته اگه جون خودت و هرزت برات مهمه

-یه بار دیگه اونو هرزه صدا کنی اقیمت میکنم و درباره درخواستت

چرا فک کردی قراره تو کثیق کاریت کمکت کنم؟

اسلحه توی دستشو مسلح کرد و دقیقا وسط پیشونیش نشونه رفت

«فک کنم چون حق انتخابی نداری

-عوه درسته

بلند شد و سر اسلحه رو دقیقا رو پیشونید فشار داد

-پس من تا سه میشمرم و تو ماشه رو میکشی یک ... دو

صدای شکستن در توی اتاق پیچید

-سه ای وجود نداره

و ته به حرکت تفنگ رو از دست جانگ گرفت

جیمین به همراه گروهش توی اتاق ریختن و با آدم های جانگ درگیر

شدن

جونگوک سمت تهیونگ برگشت اونو بلند کرد و توی مسیر یک نفر

رو پخش زمین کرد به جیمین رسید. قبل از اینکه بخواد چیزی بگه

جیمین به حرف او مد

=ببرش بیرون ما حلش می کنیم

-ممنونم

و سریع از اتاق خارج شد توی راه مراقب بود تهیونگ به کسی برخورد

نکنه

سوار ماشین شد و تهیونگ رو صندلی کنار راننده خوابوند.

ماشین رو روشن کرد و تا ته پدال گاز رو فشار داد و ماشین با فشاری

از زمین کنده شد اگر دیر وقت نبود مطمئن یکی رو زیر میکرد

دستشو به فرمون کوبوند - منو بخش دیر رسیدم

دستشو جلوی دماغش گرفت و متوجه کم تر شدن تنفسش شد و

پوستش رو به سفیدی میرفت

جلوی بیمارستان خصوصی ایستاد و با برداشتن تهیونگ سمت

بیمارستان دوید و داخل رفت

- کمک نیاز داره لعنتیا گمشید اینجا الان میمیره

چهار نفر با یک تخت سمت جونکوگ رفتن و تهیونگ رو روی تخت

گذاشتن و سریع به سمت اتاقی به حرکت در اومدن جونکوگ هم

همراهشون میدوید و تری به صورت بی روح تهیونگ نگاه میکرد تا

اینکه تخت رو وارد اتاقی کردند و یکی از پرستاد ها جلوی کوک رو

برای ورود به اتاق گرفت

-ولم کن میخوام برم تو...میگم ولم کن عوضی

#جناب جئون آروم باشید حواسمون بهش هست آرامشتون رو

حفظ کنید

جونکوک آروم پرستار رو از خودش فاصله داد و گوشه دیوار وایساد

بعد از رفتن پرستاد تکیشو به دیوار داد و زانو هاش بعد از یکساعت

لرزید و آروم روی سند های سرد بیمارستان فرود اومد

سرشو روی زانو هاش گذاشت و بغضشو آروم آزاد اینقدر آروم

میلرزید که بعید میدونست کسی بفهمه ولی تلاش میکرد هق هق

هاشو خفه کنه.

حتی تصور اینکه تهیونگ چه چیز هایی رو تحمل کرده عذابش میداد

نهمید چند ساعت گذشته بود اما وقتی گرمای دست کسی رو روی

شونش حس کرد آروم سرشو بالا آورد و با چشمای قرمز به جیمین

خیره شد

=جونکوک

جیمین حکم برادر بزرگتر رو برای جونکوک داشت با اینکه از یه مارد

نبودن اما همیشه بر اش یه تکیه گاه بود

-هیونگ...اون حالش بد بود ...

=نگاش کن پسر کوچولوی من چجوری داره گریه می کنه

کنارش روی زمین نشست و بدنشو توی آغوشش کشید

=چقدر زور بزرگ شدی تو

لبخند آرومی روی لب های جونکوک نقش بست و از آغوش گرم

هیونگش لذت لرد

با ترس و صدایی که از ته چاه میومد لب زد

-زندس؟

=معلومه که زندس پس چی

نفس راحتی کشید و بدنش از انقباض شدیدش خارج شد

= اگه فقط چند دقیقه دیر تر میرسوندیش وضعیتش خیلی وخیم تر از

این میشد.... موفق شدی مثل همیشه. راستی اسمش چی بود؟

-تهیونگ...کیم تهیونگ

+درسته اسم زیبایی داره چند وقته میشناسیش؟

-تقریبا همیشه سه ماه ولی انگار که از از بچگی میشناسمش

= عاخی ... نکنه میخوای زودتر از هیونگ بری خونه بخت ها؟ خجالت

بکش

-هیونگ تو نامزد داری...بهش بگم اینجوری گفتی؟

=ووویششش نه نه نه همچین کاری نکنی ها!

-ه ه ه ... واقعا عجیبی جیمین شی

= از تو عجیب ترم آدم فضایی؟

-بازم از حالش بگو جیمین میخوام بیشتر بدونم

=برای بهبود کاملش یکم به زمان نیاز داری اما چیزی که من بیشتر از

همه نگرانشم وضعیت جسمیش نیست ... نگران وضعیت روحیشم

میترسم نتونه اتفاقاتی که براش افتاده رو هزم کنه چون دکتر

میگفت مدام هزیون میگفته و کمک میخواست...

اشک دوباره تو چشمای جونکوک حذقه زد

= هی هی هی پسر گریه نداره که باهم دیگه درستش می کنیم بهت

قول میدم

-بهش تجاوز کردن؟

جیمین ساکت شد و به کاشی های کف بیمارستان خیره شد

بهم بگو جیمین لطفا

=آره...اونم نه یکبار و توسط یک نفر بلکه دکترش احتمال داده

ممکنه بیشتر از چهار بار بهش تجاوز شده باشه و حداقل یکبارش

بیشتر از یک نفر بودن...فعالا تا همین حد میدونم

از عصبانیت مشت هاش توی هم گره خوردن و ناخون هاش پوستشو

پاره کردند و کاشی های بیمارستان رو رنگین می کردند. اما

جونکوک چیزی جز نفرت و عصبانیت چیزی رو حس نمی کرد

= هی پسر داری چیکار می کنی داری خون ریزی می کنی

مشتشو باز کرد و شاهد چکیدن خونس روی زمین بود

=بذار پرستار رو خبر کنم نیاز به پانسمان داری

OBSSESSION
FIND WHAT YOU LOVE AND LET IT TALK TO YOU.

- نمیخواه من خوبم

= آره دارم میبینم ... پرستار اینجا. همراهش برو و همکاری کن تا من

برم خبر جدید از تهیونگ بگیر برات

سرشو تکون داد و همراه پرستاد به سمت یکی از اتاق ها رفت

.....

+ سلام جناب پارک خوش اومدید

= سلام مچکرم. همراه آقای کیم تهیونگ هستم

+ درسته بابت اتفاق پیش اومده نهایت ابراز همدردی رو باهاتون می

کنم خوشبختانه به اندام های حساس آسیبی وارد نشده و نگرانی که

بابت گلوله داشتیم حل شد چون خوشبختانه شانس آوردن و توی بافت

ماهیچه ای برخورد کرده که به زودی بهبود پیدا می کنه بیشترین

آسیب دیدگی مربوط به پایین تنه و قسمت مقعد بوده که بخیه

خورده و تعدادی کبودی و زخم کم عمق هم بوده که پانسمانش

انجام شده امیدواریم تا یک ماه آینده سلامت کاملشون رو به دست

میارن و میتونن به روال عادی زندگی برگردن

=خیلی مچکرم دکتر

+وظیفه است

= روز خوبی داشته باشید

+خدانگهدارتون باشه جوان

با دو سمت اتاق جونکوک رفت تا خبر رو بهش برسونه

دست جونکوک پانسمان شده بود و بعد از اینکه خبر رو از جیمین

شنیده بود روی صندلی کنارش نشسته بود و با دست سالمش

شقیقش رو ماساژ میداد

= داری به چی فکر می کنی؟

-به اینکه قراره چه بلایی سر جانگ بیارم

=وقتی برگشتیم خونه با شوگا دربارش تصمیم میگیریم

-خونه؟

=آره نکنه میخوای اینجا چادر بزنی؟

-آره دقیقا. کی میتونم ببینمش جیمین شی

= همین الان هم میتونی ببینیش ولی احتمالا تا نیم ساعت دیگه بهوش

میاد.

کوک با هول از سر جاش بلند شد

-پس چرا زودتر نگفتی

از در خارج شد توی راه رو شروع به حرکت کرد

=هوی دیوانه اتاقتش این طرفیه

-درسته درسته از این طرف

لباس های مخصوص رو تنش کرد و آروم بدون تولید صدای اضافی

وارد اتاق شد و کنار تخت ایستاد

جسم لاغر و بی جونش لابه لای اون همه دستگاہ خیلی مظلوم بنظر

میومد. با نگاهش به صورتش که با چسب های زخم پوشیده

شده بود خیره بود

آروم دستشو روی دستش که بخاطر ورود مداوم سرنگ کبود شده

بود گذاشت و آروم توی دستش گرفت که صدای هزیون های

ریز و ناله دردمندش به گوشش رسید

<لطفا.. نه عااا.. من مال کوکم بهم دس.. دست نزن.. عای.. اذیتم

نکنید

نگاه جونکوک بوی غم گرفت

OBSSESSION
FIND WHAT YOU LOVE AND LET IT KILL YOU.

-فرشته زیبای کوک من کنارتم نگران نباش نمیذارم کسی اذیتت

کنه

میدونست صداشو نمیشنوه ولی میخواست هر جوری شده بهش

آرامش بده

چند دقیقه گذشته بود که انگشت های ظریفن آروم توی دستای

کوک تکون خورد

کوک به چشماش که آروم میلرزید خیره بود

+کوک تویی؟

-آره زیبای من منم اینجا کنارت

+اینبار دیگه رویا نیست خواب نیستم اگه چشمام رو باز کردم ناپدید

نمیشی؟

لبخند غمگینی زد و دستشو کمی فشار داد

-این خود منم که کنارتم و هیچ جا هم قرار نیست برم چشمتو باز

کن میدونی چند ساعته منتظرم اونا رو ببینم

چشمات با لرزش باز شد و بهش زل زد و قطره اشکی از کنار گوشش

سر خورد و روی بالشت افتاد

با انگشتش رد اشک رو پاک کرد و با لبخند به چهره زیباش خیره شد

-گریه نکن پریزاد مگه بهت نگفتم من توی چشمان اغیانوسی تو

متولد میشم دوس داری تولدم بارونی باشه؟

لبخند بی جونی زد

+باشه...میدونستم میای...اگه...اگه نمیومدی....

-دربارش فکر نکن زیبای من الان فقط باید روی بهتر شدنت تمرکز

کنی تا بتونم باهم کلی خاطره بسازیم باشه؟

+باشه

و پلک هاش آروم روی هم افتاد. انگار که به زور تا الان خودشو بیدار

نگه داشته بود. نیم ساعت دیگه رو هم بالای سرش بود و همه

چیز رو چک کرد و از اتاق خارج شد

جیمین بیرون وایساده بود

=پسر تو خیای عاشقی ... حتی بیشتر از من

-معلومه که هستم من دیوانه وار عاشقشم

=به پاپا چی میخوای بگی؟

-نمیدونم فعلا

=بیا بریم خونه یکم استراحت کن

-باشه بریم که باید برگردم

OBSSESSION
FIND WHAT YOU LOVE AND LET IT TALK TO YOU.

23 April

نفسم پس می رود. از چشم هایم اشک می ریزد. دهانم بدمزه است.
سرم گیج میخورد و قلبم گرفته است.

من نیز از دنیای آنها به شمار می آیم. من هم یکی از آنها هستم.

من یک زنده به گور هستم

Kim Taehyung 12pm

:8:00am

با قدم هایی محکم وارد بیمارستان شد بدون توجه به پرستار هایی

که به اون سلام می کردند سمت اتاق تهیونگ قدم برداشت. رو

بروی در قرار گرفت نفس عمیقی کشید و کل توی دستش رو

چک کرد. آروم تقه ای به در زد و با لبخند وارد اتاق شد اما با دیدن

صحنه روبروش گل از دستش افتاد

تخت خالی بود

DEEPLY
OBSESSION

FIND WHAT YOU LOVE AND LET IT **KILL** YOU.